



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۰۳/۲۳

حمید انوری

## چند تذکر ادبی خدمت چند قاتل حرفوی

چهار صبحی مانده به نوروز، در آن آفتابی روز که هر کسی پی کاری بودی روان و از پی روزی و نوروزی دوان، چند ناپخته و خام و یکی دو ملای وامانده از گردش ایام، دختر خانم پاکیزه و با ستر و حجاب را اندر آن در و بام که او را بودی "شاه دو شمشیره" نام؛ از روی احساسات بی لجام و نیز از روی گفته های یک مجاور خام اندر خام، گرفتندی زیر مشیت و لگد و قفاق، کسی بوتی زدی به فرق آن خواهرک تنها و بی گناه، کسی چپک و چپلی، تن چند دیگر جوان ناپخته و سالخورده خام، چوب و سنگ و خمچه بر تن و بدن آن خونین خواهرک حواله کردند بی حساب.

درست چهار صبحی مانده به نوروز دخترک هموطنی را، خواهرک مظلوم تو و منی را چنان بی حجاب و بی ستر و خونین کردند که تو گوئی روز روشن ناگاه گشتی شب تار.

در آن ظلمت کده بی در و بام، "فرخنده" خواهری را آنقدر به سر و روی و تن و بدن کوفتی که تو گوئی چند قصاب کشته کار دکان قصابی باز کردند سیار، تا خدمت خلق خدا بکنندی بسیار و گردن ها شخ شخ گرفته و به این و آن فخر فروشدی که مسلمان را چنین باشدی کار.

قصه کوتاه که آن دخترک مظلوم و با ستر و حجاب که روی او ندیدی حتی آفتاب، اندر آن روزک شوم که چهار صبحی مانده بودی به بهار، ناگاه خزان زندگی کردند آشکار.

بلی خواهر و برادر من! آن روز روشن که ناگاه گشتی شب تار، "فرخنده" زیر ضربات مشیت و لگد و سنگ و چوب، اندر زیر ضربات خنجر و کارد، شقه شقه شدی و نیمه جان.

تن غرقه در خون "فرخنده" را آن جمع غافل که فکر کردی از خدا در روی زمین نمایندگی همی کنند، زنده زنده در آتش نمرودی خویش همی سوختی و رقص و پایکوبی کردند بسیار.

و اما این قصه پر غصه که سر دراز همی داشتی و ما را فرصت آن نبود که یک به یک در چوکات ادبی برشمردی، چرا باید گویا ادبی بودی و در چوکات اخلاق؟!

این به آن سبب تواند بودی که تعدادی از هموطنان ادیب و چوکات دار ما را خوش نیامدی سخنان بی چوکات و غیر مؤدبانه ما اندر این مورد و نیز موارد دیگر و گویا دل های نازک شان تحمل درشت گوئی، عریان نویسی و بی چوکاتی را نداشتی و...

پس چار ناچار این هیچمدان که هیچگاه در هیچ چوکات این گونه قضایا را نیاوردی و همیش عریان نوشتی و بی چوکات و بی پرده و صاف و پوست کنده؛ فقط با احترام به نظر آن هموطنان نازک تر از برگ گل خود، در حالیکه از ادبیات دری فاصله دارم از زمین تا ثریا؛ تلاشی به خرج میدهم که لااقل یکی دو سطر ادبی پیشکش کنم آن قاتلان حرفوی را تا چه قبول افتد و چه اندر نظر آید.

برادران هموطن من، چه خورد و چه کلان و چه "بزرگ" و چه جوان! ای آنانیکه از روی بی خبری و احساسات لجام گسیخته و بسیار و یا هم از روی خشم و غضب بی مهار، تلاش کردید تا خواهرک ما "فرخنده" را بفرستید به آن دیار و گویا فکر میکردید که فرستادگان خدا هستند در روی زمین و دستور خداوند را اجرا می کنید و...، آیا هرگز در فامیل های شما برای تان گفته نشده بود که قتل نفس بزرگترین گناه است؟

آیا در محیط فامیل حد و حدود تانرا برای تان نیاموخته بودند؟

آیا درس انسانیت و رحم و شفقت را از دامن مادر نیاموخته بودید؟

آیا هرگز معنی انسانیت، اسلامیت و افغانیت در خانواده برای هیچ کدام تان تذکر داده نشده بود؟ از مکتب و مدرسه سخنی در میان نیست که به یقین هیچ کدان تان هرگز نظر به شرایط جنگی روی آنرا ندیده باشید.

اگر باری هم روزی در مکتب و مدرسه ئی سر میکردید، حتماً برای تان می آموختند که:

**میازار موری را که دانه کش است**

**که جان دارد و جان شیرین خوش است**

حال از اینها که بگذریم در چوکات ادبیات دری خدمت قاتلین "محترم"، احترامانه عرض می شود اینکه، اشتباه بزرگی را مرتکب شدید، کار خدا را در دست گرفتید (هرچند خداوند عادل است و منتقم حقیقی) و پیروی از یک ملای نابکاری کردید که در خفا میکردی آن دیگر کار و پول مفت و حرام در کیسه میکردی هر صبح و شام بسیار.

شماها قاتلین "محترم" چشم بسته، دهان باز می کردید و هر آنچه از بد و بیراه در چانته می داشتید به آن خواهرک مظلوم و بی گناه ما حواله می کردید.

بعد اما از روی خشم بی لجام و نیز از روی وعده و وعید این و آن مقام، عدالت را به قربانگاه کشانیدید و در روز روشن به هرچه عدالت بود خندیدید و چند پولیس که گویا بودی "د خلکو خدمتگار"، چنان غرق تماشا بودند که تو گویی یک صحنه جالب تیاتر را به تماشا نشسته بودی و چنان بود که آن "فرخنده" نامراد را قصابی می کردید!

فلم های از آن وحشت و دهشت هنوز هم نزد هموطنان ما و مقامات قضائی و عدلی کشور موجود است فراوان که هر کدام ثبوت جرم هر کدام تان تواند بودی؛ اگر در آن سرزمین برباد داده شده هنوز عدل و عدالتی را مانده باشد توان!

و اما احترامانه سر فرود می آوریم در پیشگاه آن حکومت وحدت ملی و عاجزانه تمنی میکنیم عدالت را در آستان زور قربانی نکنند!

درد و دعا میفرستیم به روان پاک شهید "فرخنده" و فرخنده های بیشمار دیگر که سال هاست در آن مرز و بوم قربانی عدالت می شوند!

این بود یک عرض مختصر ادبی خدمت چند قاتل حرفوی و حکومت وامانده در چهارراهی!!!

یار زنده و صحبت باقی...